

جنبش اعتراضی در ایران و اپوزیسیون ارتجاعی خارج از کشور *

باقر مرتضوی - اسد سیف

• در هفته‌های اخیر در صف‌های تظاهرات بخشی از ایرانیان در خارج از کشور، گردانندگان به ظاهر وابسته به اپوزیسیون تظاهرات، از سردادن هرگونه شعار و یا حمل آن بر پرده که خود با آن موافق نیستند، جلوگیری می‌کنند. آنان دوست ندارند در نفی نظام حاکم و قوانین جاری بر کشور شعاری شنیده شود. کسانی که بخواهند نظام جمهوری اسلامی را زیر علامت سؤال ببرند، از صف تظاهرکنندگان با یورش و تهدید کنار گذاشته می‌شوند ...

در سی‌امین سالگرد حیات جمهوری اسلامی سرانجام آهنگ زندگی‌بخش آغاز فروپاشی آن در خیابان‌های تهران نواخته شد. به این سرود شادی مردم باید امیدوار بود. آن را به جان گرمی داشت و با احساس مسئولیت در فراگیر شدن آن کوشید. آهنگ سقوط این جمهوری نواخته شده است. این آهنگ خاموش‌شدنی نیست، اما می‌تواند به مارش عزرا و یا سرود پیروزی تبدیل شود. وظیفه ماست تا مسئولانه بکوشیم، سرودخوان پیروزی گردیم.

در کشوری که نهادهای دموکراسی ممنوع هستند و مردم در حلقان حاکم، هیچ امکانی در ابراز عقیده خود ندارند، عصیان حق آنان است. جز این راهی نیست. بهانه‌ای کوچک لازم است تا کبریتی باشد بر باروت. اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد نیز در همین رابطه قابل تفسیر است. آنجا که قوانین مدنی غایب‌اند، شورش پاسخ شایسته و ناخواسته مردم است علیه قدرت حاکم. در چنین جوامعی نمی‌توان به قوانینی متوسل شد که در کشورهای متمدن جاریست و نظام حاکم بر ایران با آن بیگانه است. به هیچ گرفتن رأی مردم بهانه‌ای شد تا مردم فریاد در گلو خفه شده سالیان را رها کنند.

جنبش اخیر، اگرچه در اعتراض به نتیجه انتخابات آغاز شد، اما در کلیت خویش عصیان علیه دروغ، فریب، رذالت و تحقیر است، شورش علیه به هیچ گرفتن رأی و اراده مردم، شورش علیه خواست قدرت حاکم است.

جنبش اخیر اگرچه ابطال انتخابات را شعار می‌داد، سرانجام اما آن را پشت سر گذاشت و اکنون دارد خود را برای خواست‌های دیگری آماده می‌کند. در تاریخ جهان کمتر توهینی چنین آشکار به شعور مردم شده است. این جنبش در آغاز و هم اکنون نیز کم و بیش، عدالت را از مجرم، کسی که عامل اصلی بی‌عدالتی‌هاست، می‌طلبد. از نظام غیرقانونی حاکم نباید اجرای قانون را انتظار داشت. توهن‌ها کم‌کم فرو خواهند ریخت و چشم‌ها بر واقعیت گشوده می‌شوند.

جنبش اخیر سرانجام ضعف حاکمیت و شکاف درون "خودی‌های حاکم را آشکار نمود و ثابت کرد که بالایی‌ها دیگر قادر نیستند چون سابق حکومت کنند. نشان داد که نظام تا بن دندان مسلح حاکم شکاف‌بردار است و یارای ایستادگی در برابر خروش مردم ندارد. قداست حکومت وحشت، نظامی که بر دروغ بنیان گرفته و فریب پرچم آن است، فرو ریخت و خشم سی ساله مردم فریادی شد که به گوش همه جهان رسید.

جنبش نشان داد که مردم دیگر نمی‌خواهند نقش برده‌های چشم و گوش بسته را برای بالایی‌ها بازی کنند. آنان فهمیده‌اند که دین را می‌توان به خدمت قدرت نیز تأویل کرد و دین‌مداران امروز دین‌سازانی هستند سیاست‌پیشه که سود شخصی خویش در آن می‌جویند.

حاکمیت در این چندساله آنقدر کشت و در بند کرد و از کشور تاراند که دیگر هیچ نیروی متشکل در برابر خویش نمی‌بیند و اینجاست که حکومتی‌ها در هیئت خودی و غیرخودی نقش موافق و مخالف را خود بازی می‌کنند و بدینسان در جنبش مردم اغتشاش ایجاد کرده، صف‌ها را مخدوش می‌کنند.

جنبش بهای گرانی بابت جسارت تاریخی خویش پرداخت. ده‌ها کشته و هزاران زخمی به جا گذاشت. هم اکنون موج بازداشت‌ها سراسر کشور را در بر گرفته است. این تلفات بی‌نتیجه نخواهد ماند. راه در پیش است. هشیاری در این آغاز میمون از میزان تلفات خواهد کاست.

جنبش در نخستین هفته خویش نشان داد که نه احمدی‌نژاد، نه نیروهای بسیج و نه حتا هاشمی رفسنجانی نماینده اکثریت ایرانیان نیستند. این جنبش به زودی نشان خواهد داد که موسوی‌ها نیز نمی‌توانند نماینده مردم باشند. مردم سرانجام باید پی ببرند که صف خویش را از "حکومتی‌ها" (خودی‌ها و غیرخودی‌های داخل گردونه حکومت) در کلیت خویش جدا کنند. صف‌آرایی نهایی باید بین مردم و حاکمیت باشد. در این صف‌آرایی جایی برای همه آنانی که از حکومت تغذیه کرده و به آن نظام پایبندند، نیست. شکاف درون رژیم در برابر صف مردم آنگاه عمیق‌تر خواهد شد که همه جناح‌های حکومتی پشتیبانی توده‌ای خود را از دست بدهند.

جنبش نشان داد که بی‌سازمان است و بی‌تشکل، و این بزرگترین ضعف آن است که باید امیدوار بود در ماه‌های آینده تشکل‌های صنفی و سازمان‌های سیاسی بنیان گیرند. جنبش اگر آگاهانه گام بردارد، در آینده نزدیک حتا تشکل‌های "خودی‌ها" را نیز پشت سر خواهد گذاشت. باید منتظر بود تا انجمن‌های صنفی فرهنگیان، کارگران، دانشجویان، کارمندان دولت، زنان، دانش‌آموزان و ... اعلام موجودیت و سرانجام تشکل‌های سیاسی فعالیت آغاز کنند. نبض تپنده دموکراسی یعنی همین، چیزی که عدم حضور آنان هم اکنون ملموس است.

جنبش نشان داد که بدون خواست‌هایی مشخص نمی‌توان خود را متشکل کرد و بدون تشکل نمی‌توان از فعالیت‌های آکسیونی به اعتصابات عمومی رسید. در حرکت‌های آکسیونی نیروها و انرژی‌ها سریع به هدر می‌روند و در درازمدت از دامنه آن کاسته می‌شود، در اعتصابات عمومی اما قدرت حاکم فلج می‌شود. تظاهرات آکسیونی نمایش در برابر قدرت است، می‌خواهد در عرصه‌های نفوذناپذیر رژیم رخنه کند، ضربه‌ای وارد آورد و آن را متزلزل گرداند. اعتصاب عمومی نمایش توده‌ای دو جناح است. صف‌آرایی مردم است در برابر قدرت. هم‌آوردگاهی‌ست که یکی از دو طرف باید در آن تسلیم شود. مردم در این مبارزه اگر به منافع مشترک صف خویش آگاه نباشند و تشکل‌های صنفی و سیاسی جایگاه لازم خویش در آن نیابند، در برابر قدرت شکست خواهند خورد و این یعنی سرانجامی یأس‌آور.

جنبش نشان داد که احمدی‌نژاد را نباید دست کم گرفت. او با رفتار عوام‌فریبانه (پوپولیستی) خویش هنوز محبوب بسیار کسان است و پایگاه توده‌ای او تا کنون شکاف بر نداشته است. احمدی‌نژاد به عنوان نماینده سپاه و بسیج، در میان تهیدستان شهر و روستا محبوب است، نماینده "خودی‌ها"، رهرو راه امام خویش است و بر همان خط می‌راند. پرچم دروغین عدالت‌خواهی در برابر "غیرخودی‌ها"ی فاسد درون حکومت برافراشته و این خوشآیند قشر تهیدست جامعه است. با پخش پول نفت و ثروت کشور بین هواداران خویش، می‌کوشد بر محبوبیت خود بیفزاید.

در این جنبش حضور جوانان گسترده است. آنان در اکثریت خویش زاده پس از انقلاب هستند. حضور زنان در آن نمونه است. کم‌کم دامنه حمایت نویسندگان، هنرمندان، شخصیت‌های علمی و فرهنگی گسترده‌تر می‌شود. جوانان حاضر در میدان نبرد، خلاف نسل انقلاب سال ۵۷ آرمانگرا نیستند. برای زندگی امروز خویش می‌جنگند. می‌خواهند به سان جوانان غرب، در رفتار و پوشش آزاد باشند، کار می‌خواهند، دوست ندارند زندگی‌شان مورد تفتیش دایمی قرار گیرد. زنان در جامعه مردسالار ایران اما تا کنون پیگیرترین و آگاه‌ترین گروه در مبارزه علیه قوانین ضدبشری حاکم بوده‌اند. حضور زنان در جنبش، در مقایسه با انقلاب سال ۵۷، گذشته از کمیت، در کیفیت آن نمونه است. زنان از هم اکنون خواست‌های مستقل خویش را در کنار خواست‌های عام، اعلام داشته‌اند. و این خود پیشرفتی‌ست که مرهون فعالیت‌های مستقل زنان در این چندساله می‌باشد.

آزادی پوشش، رفتار، اندیشه و بیان، آزادی در چاپ و نشر، آزادی در انتخاب دین و مذهب، در خواندن و نوشتن به زبان مادری، و... هرکدام به تنهایی لازم است و در دستیابی به آن باید کوشید، اما به یاد داشته باشیم که تمامی آنها در کنار هم مفهوم آزادی را کامل می‌کند. تحقق بخشی از آن و یا تنها دفاع از یک مورد آن، نقض دموکراسی‌ست. حذف یکی از آنها یعنی نادیده گرفتن مفهوم کامل آن، یعنی فراهم آوردن زمینه‌ای برای زایش، تولید و تداوم خودکامگی و سانسور و دیکتاتوری.

در جنبش اخیر نقش ارتباطات الکترونیکی بی‌مانند و بسیار موثر است. با حضور گسترده سانسور، تنها از این طریق بود که صدای اعتراضات مردم جهانی شد و ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. به حتم در آینده باید از آن استفاده سازمان‌یافته‌تری کرد.

جنبش هنوز در شوق شعارهای تهیجی به سر می‌برد. باید امیدوار بود که اندک اندک زمان آن فرا رسد که خواست‌های عمومی جانشین شعارهای سطحی شوند.

جنبش از همان نخستین روز اعتبار جهانی کسب کرد. بربریت نظام از طریق فیلم‌های ارسالی از ایران در صفحات اینترنتی، در اندک مدت پشتیبانی شخصیت‌های علمی، ادبی، فرهنگی، سیاسی و در نهایت تمامی نیروهای مترقی جهان را به خود جلب کرد. دولت‌های غربی حمایت خویش را از مردم معترض اعلام داشتند و از دولت ایران خواستند تا هرچه زودتر به این روند خاتمه داده، موازین حقوق بشر را رعایت کند. در تاریخ سی ساله عمر حکومت جمهوری اسلامی چنین پشتیبانی گسترده‌ای در عرصه جهان نداشته‌ایم.

جنبش نشان داد که هنوز در ناآگاهی گام بر می‌داریم. انگار به تجربه سی ساله خویش باور نداریم و درنیافته‌ایم که در چهارچوب این نظام و این قانون اساسی، هر دولتی در نهایت خویش به جباریت خواهد رسید. ما متأسفانه هنوز درنیافته‌ایم که خواست‌های خویش را حتماً در رابطه با اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح نماییم. شعارهای "حقوق شهروندی" را جانشین شعارهای امروز خود کنیم، جدایی دین از دولت و لغو حکم اعدام را پیش کشیم و از این طریق از جامعه جهانی و نهادها و شخصیت‌های دمکرات بخواهیم تا در این راه با تحت فشار قرار دادن و اعتراض به جمهوری اسلامی ما را یاری کنند. مشکل ما پیش از آن‌که شخص احمدی‌نژاد و یا ولی فقیه باشد، قانونی‌ست که وجود و حضور آنان را توجیه می‌کند و حامی آنان است. در نفی این قوانین باید کوشید.

رهبران کنونی جنبش می‌کوشند تا از آن به عنوان "یک اختلاف خانوادگی" نام ببرند. آنان همصدا با جناح حاکم سعی دارند از طریق مارک‌هایی چون اجنبی و ایرانی، مذهبی و غیرمذهبی، انقلابی و ضدانقلابی، صف‌ها را مخدوش کرده، در اپوزیسیون شکاف اندازند. هدف این است که خصلت "دمکراسی‌طلبی" جامعه نادیده گرفته شود و به خیابان آمده‌ها شعارهای بنیادی را فراموش کنند. می‌خواهند بر آنان بیابوراند که مشکل در قوانین اسلامی جاری بر کشور نیست. مردم اما به هر حال خواهند فهمید که در دستیابی به حقوق دمکراتیک، باید دنیای سنت را پشت سر گذاشته، گام به راه عصر جدید، دوران مدرنیته بگذارند. بحث اسلامی و غیراسلامی در این رابطه خلط مبحث است و عوام‌فریبی.

مقاومت و به موازات آن نافرمانی مدنی در دنیای معاصر یعنی مسلح شدن به مدنیت است، این‌که آزادی و دموکراسی را بشناسیم و در نهادینه کردن آن بکوشیم. برای دست یافتن به آن اما قبل از همه باید خود در رفتار آزاد و دمکرات باشیم. جنبش نشان داد که ناآگاه هستیم و ناآگاهی ما به اندک غفلت می‌تواند به فاجعه ختم گردد.

جنبش و اپوزیسیون

آن ایرانی که در غرب زندگی می کند، اگر آگاه باشد، اقرار خواهد کرد که در نهایت پشتیبان جنبشی است که در کشور جریان دارد. دخالت در زندگی مردم ایران وظیفه ما نیست. آنان خود برای زندگی خویش تصمیم خواهند گرفت. انتخابات در ایران با زندگی مردمی در رابطه است که ساکن آن کشورند. آنان خود راه‌های مبارزه را انتخاب می کنند و پیش می برند. این اما بدان معنا نیست که ایرانیان خارج از کشور، به ویژه تبعیدیان سیاسی، حق بحث و بررسی مسائل ایران و آینده آن را ندارد. از آنجا که در محیط آزادتری زندگی می کنیم و در کلیت خویش تجربه‌ای گرانبار از گذشته خود داریم، باید از هر فرصتی استفاده نمود و بحث‌های روشنگرانه را در باره ایران دیروز، امروز و فردا پیش کشید. ما تا ندانیم چه می خواهیم، در بهترین شرایط ممکن، انقلاب سال ۵۷ را تکرار خواهیم کرد و این یعنی فاجعه.

جنبش نشان داد که ما اپوزیسیون ایرانی هنوز گیج و منگ گذشته هستیم. بخش وسیعی از ما هنوز عقب‌مانده‌تر از توده مردمی هستند که در ایران صدای اعتراض بلند کرده‌اند و ما در جهان غرب ناآگاتر از آنها لنگ‌لنگان در پس آنان روان هستیم. فاجعه گاه آنقدر اسفناک است که شک می کنی صف‌های به ظاهر اعتراض از آن اپوزیسیون باشد.

بخش وسیعی از اپوزیسیون احساس مسئولیت نمی کند. می خواهد سریع به نتیجه برسد، رژیمی را براندازد، بی آن‌که بداند چه باید جایگزین آن کند. عده‌ای در این عرصه دنیای خویش را دارند. بی‌حضور مردم و رأی آنان، رئیس جمهور، دولت و کابینه تشکیل داده‌اند که در واقع شکل دیگری است از توهین به شعور اجتماعی همه ایرانیان. بخشی از هم اکنون استقرار حکومت‌های ایدئولوژیک و یا موروثی دیگری را شعار می دهند و پرچم‌های گوناگونی را به اهتزاز درآورده‌اند. بخشی نیز ناظر است و هنوز در انتظار.

در تظاهرات همبستگی با جنبش داخل کشور و یا اعتراض به دولت احمدی‌نژاد، در خارج از کشور برای نخستین بار ایرانیانی به خیابان آمدند که تا کنون در هیچ حرکت اعتراضی بر علیه نظام جمهوری اسلامی شرکت نداشتند. تظاهرات در کلیت خویش از نظر فکری عقب‌مانده‌تر از جنبش داخل کشور بود. چه بسیار کسان که ترجیح می دادند صف تظاهرات را ترک کرده، به جمع ناظران بپیوندند.

ما شیفته کمیت شده‌ایم. فکر می کنیم صف میلیونی، حقانیت داشته، فکر والاتری دارد. در ذهن ما نمی گنجد که کمیت بی‌کیفیت می تواند راه به ناکجاآباد داشته باشد. نوقزده شده‌ایم از این‌که صف‌های تظاهرات در خارج از کشور به چندین هزار نفر بالغ شده است. به کیفیت این تظاهرات نمی خواهیم بیندیشیم. ما مقهور "توده" شده‌ایم و به "توده‌گرایی" فرو غلتیده‌ایم.

کشتن انسان به هر بهانه‌ای جنایت است. "مرگ بر جمهوری اسلامی" اما کشتن کسی نیست، آرزوی مرگ یک نظام جبار است، آرزوی مرگ دیکتاتوری، فاشیسم و یک حکومت توتالیتر در عصر حاضر است. به این شعار باید از همین زاویه نگریست. عوام‌فریبی و خلط‌مبحث است که این شعار را در کنار "لغو حکم اعدام" و کشتن انسان، با آن بسنجیم و از آن، جنایت را نتیجه بگیریم.

حق طبیعی هر کسی است که تظاهراتی را سازمان دهد و حرف خویش و یا سخن جمعی را بیان دارد. هر کس حق دارد در تظاهراتی شرکت کند و یا از حضور در آن دوری گزیند. جز چند تظاهرات که بیشتر از سوی دانشجویان سازماندهی شده بود، نخستین ضعف بیشتر تظاهرات در بی‌هویتی آنان بود. برای نخستین بار در خارج از کشور، همزمان در چندین شهر از کشورهای غربی فراخوان اعتراض به نتیجه انتخابات با امضای "جمعی از ایرانیان..." منتشر شد. هویت فراخوان دهندگان بر کسی معلوم نیست. شعارها و قطعنامه‌ها واحد بودند. گردانندگان اجازه نمی دادند شعاری علیه جمهوری اسلامی، علیه ولایت فقیه و یا قانون اساسی داده شود. به هیچ پرچم و یا شعاری جز شعارهای خویش اجازه حضور نمی دادند. شعارهای انتخاب شده خودشان، از میان بی‌بو و بی‌خاصیت‌ترین شعارهای داخل کشور انتخاب شده بود. سازماندهندگان در شرایطی که در داخل کشور مردم عکس‌های خامنه‌ای را به آتش می کشیدند، حتما حاضر نبودند صفت دیکتاتوری را برای او به عنوان ولی فقیه به کار گیرند. دیکتاتور برای آنان برابر بود با احمدی‌نژاد. آیا نباید شک کرد بر این رفتار؟

سازمان‌دهندگان به ظاهر می خواستند وحدت را عمومی کنند و شعار "همه با هم" را جاری گردانند، غافل از این‌که هر حرکت آنان خود نشانی از گرایش‌های خاص سیاسی داشت، گرایشی که در نهایت خویش با سیاست‌های جمهوری اسلامی همخوان بود.

آن‌که شهامت مدنی لازم در اعلام هویت خویش ندارد و می کوشد با توطئه، با نام‌هایی جعلی، به نام جنبش حرکت اعتراضی سازمان دهد، در نهایت خویش رفتار و فرهنگی را تکرار می کند که نظام جمهوری اسلامی هم اکنون آن را نمایندگی می کند.

این فاجعه است که از واژه اتحاد تعبیری خودخواسته ارایه می داریم. این تعبیر با دموکراسی هیچ همخوانی ندارد. "اتحاد"، "وحدت" و "صف واحد" در جامعه مدرن یعنی جمع اضداد، یعنی این‌که کسانی و یا سازمان‌هایی با حفظ هویت خویش پیرامون اقدامی مشترک گردهم می آیند. ما اما می کوشیم ابتدا از افراد و سازمان‌ها سلب هویت کنیم تا سپس هویتی دیگر برایشان تدارک ببینیم. اعلام می دارند تا از آوردن پرچم و نشان و شعار خودداری گردد تا همه با هم عمل کرده باشند. اما فکر نمی کنیم اتحاد از کنار هم گرفتن داوطلبانه هویت‌های مختلف سر بر می آورد. دموکراسی

و فرهنگ چندصدایی همین است. هر چه خارج از این باشد، تحمیل اراده است، همان است که بر رفتار جمهوری اسلامی حاکم است. همان "وحدت کلمه" است که خمینی شعار می داد و در واقع از آن فاشیسم سر برآورد. تمرین دموکراسی را به هر حال باید روزی آغاز کنیم ولی جهت این کار ابتدا باید خود در سر دمکرات باشیم، هویت افراد و سازمان‌ها را بپذیریم و با حفظ هویت‌ها گام مشترک برداریم. آن‌که در این تظاهرات از آشکار شدن هویت خویش وحشت دارد و یا از آن شرم می کند، در واقع دارد هویت پنهان خویش را ریاکارانه بر جمع تحمیل می کند. امروزه دیگر آشکار است که "نشانه‌گرایی" خود می تواند نقش زبان را داشته باشد. هر علامت و یا نشان و شعاری می تواند بیانگر تفکری خاص نیز باشد. اگر قرار است هویت‌ها از تظاهرات حذف شوند، پس چرا سازمان‌دهندگان سرود و شعار خویش بر جمع تحمیل می کنند. جالب این‌که عده‌ای از سازمان‌دهندگان را می توان به عنوان مسئولین بعضی از سازمان‌های سیاسی در جمع باز شناخت. آیا با چنین پنهانکاری می توان نام اپوزیسیون بر خود نهاد؟ چه تضمینی است در این‌که، این افراد از جمهوری اسلامی تغذیه نمی شوند. آن‌که از جهنم جمهوری اسلامی به خارج از کشور گریخته، طبیعی است رهبری ولی فقیه را بر نتابد، قانون اساسی کشور را نپذیرد، حال چرا باید در خارج از کشور شهامت اعلام آن نداشته باشد. آن کس که امروز پس از سی سال، نه با تکیه بر علم، به تجربه نیز در نیافته، در چهارچوب این نظام، دموکراسی کوچک‌ترین روزنه‌ای ندارد و در سایه این قانون اساسی هیچ نسیمی از آزادی نخواهد وزید، باید بر عقل و یا صداقت او شک کرد.

تظاهرات در خارج از کشور یا به حمایت از جنبش داخل کشور صورت می گیرد و یا برای جلب پشتیبانی افکار عمومی غرب نسبت به آن. در هر دو مورد، بخشی از تظاهرات ما در خارج از کشور ارتجاعی بود. عقب‌مانده‌تر از جنبش داخل کشور است و افکار عمومی غرب. و در این میان موضع‌گیری‌های دولت‌های غربی به مراتب مترقی‌تر و پیشرفته‌تر از آن است. آیا ما از خود هیچ پرسیده‌ایم، چرا در خیابان‌های غرب به تظاهرات برخاسته‌ایم؟ در سال ۵۷، در میان آتش و خون و شور و شعار جاری بر خیابان‌های ایران، حزب‌الله با شعار "بحث پس از مرگ شاه"، با خشونت تمام از هرگونه گفت و گو در حلقه‌های بحث جلوگیری می کرد. انقلابیون دیروز در کلیت خویش می پذیرفتند که بحث را به پس از سقوط حکومت شاه منتقل کنند و بدینسان بر رفتار حزب‌الله میدان می دادند. آن نگاه به فاجعه ختم شد. در هفته‌های اخیر در صف‌های تظاهرات بخشی از ایرانیان در خارج از کشور، گردانندگان به ظاهر وابسته به اپوزیسیون تظاهرات، از سردادن هرگونه شعار و یا حمل آن بر پرده که خود با آن موافق نیستند، جلوگیری می کنند. آنان دوست ندارند در نفی نظام حاکم و قوانین جاری بر کشور شعاری شنیده شود. کسانی که بخواهند نظام جمهوری اسلامی را زیر علامت سؤال ببرند، از صف تظاهرکنندگان با یورش و تهدید کنار گذاشته می شوند. سبزیپوشان اجازه نمی دهند سخنی خلاف نظر آنان بر زبان جاری گردد. پنداری حزب‌الله دیروز، امروز در لباس اپوزیسیون، در خارج از کشور "هل من مبارز" می طلبد.

از هر ایرانی اگر پرسیده شود پارچه و یا شال سبز نشانگر چیست، بی هیچ تردید خواهد گفت اسلام و یا "رنگ سبز سیدی". این سمبل آنقدر آشکار است که بحث بر آن بیهوده است. این‌که اپوزیسیون داخل کشور ابتکار به خرج می دهد و از آن به عنوان سمبل مخالفت با احمدی‌نژاد، در حمایت از موسوی بهره می برد، قابل درک است، اما ما اپوزیسیون خارج از کشور کاسه داغ‌تر از آتش شده‌ایم. چنان خود را در شال و عبا و غبای سبز می پیچیم که انگار امام زمان ظهور کرده است. ناآگاهانه از آن به عنوان سمبل خیزش مردم استفاده می کنیم و می کوشیم به غرب بیاورانیم که شال سبز همسان با اعتراضات رنگینی است که در سال‌های اخیر در جهان مرسوم شده. اسفناک‌تر این‌که حتی فرزندان خویش را نیز به ماهیت این رنگ آگاه نمی کنیم. جالب این‌که موسوی خود در بیانیه خویش از آن به عنوان "رنگ سبزی که ما را به اهل بیت نور" پیوند می دهد، نام می برد که البته مراد او از نور همان نور و هاله رهبانی است.

بخش وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور همزبان با دوستان خویش در داخل کشور تحت شعار عوام‌فریبانه "انتخاب بین بد و بدتر" امیدی در مردم نسبت به انتخاب موسوی برانگیختند و عملاً در اندیشه بر راه‌های دیگر انتخاب سد ایجاد کردند. این افراد بهتر از هر کس می دانستند که در طول حیات جمهوری اسلامی هیچگاه انتخابات آزاد برگزار نشده است، حتی در زمان صدارت آقای موسوی. حال چگونه گریه جمهوری اسلامی این بار عابد خواهد شد، پرسشی است که باید صادرکنندگان چنین توهمی بر آن پاسخ گویند.

همین اپوزیسیون چند سال پیش شعار عوام‌فریبانه "ببخش اما فراموش نکن" را بر زبان‌ها جاری کرد که قرار بود جنایت‌های یک رژیم از شکل تاریخی خویش خارج شده، شخصی گردند. در بحث بر این شعار متأسفانه کسی نگفت؛ در جامعه مدرن، امر جنایت به وقوع پیوسته به قانون واگذار می شود. اگر مدعی خصوصی مجرم را ببخشد، قانون حق بخشیدن ندارد. این شعار در واقع می بایست به این شکل تصحیح می شد؛ به قانون بسپار و فراموش نکن. توده فاقد آگاهی تاریخی است، حافظه تاریخی ندارد، فراموشکار است. "من" اما با این شعار آگاهانه بر چشم تاریخ خاک پاشانده‌ام. حق هر کسی است که در انتخابات شرکت کند و یا از شرکت در آن دوری گزیند. "من" اما به عنوان روشنفکر نسخه بلاهت برای تاریخ پیچیده‌ام. موسوی از سازندگان همین جمهوری جنایت است. اگر جنبش دموکراسی‌طلبی در ایران پیروز گردد، او در شمار نخستین کسانی است که در دادگاه تاریخ باید پاسخگوی هزاران جنایتی باشد که در زمان صدارت او در کشور واقع شد. من حق ندارم او را ببخشم. رفتار او نه به من به عنوان مدعی خصوصی، بلکه با تاریخ اجتماعی یک کشور در رابطه است. سخن یاهو‌ای است که "ببخش و فراموش نکن". عده‌ای ردیالان می خواهند بدینوسیله

قانون را از زندگی مدنی جامعه حذف کنند. جای تأسف است که من اپوزیسیون خارج از کشور در سیمای یک جانی قهرمان دیده‌ام و عکس او را در کنار مصدق قرار می‌دهم. این یک اغتشاش فکری است که امیدواریم عمومی نشود. با این‌همه باید سپاسگزار همه آنانی باشیم که با نگاهی دیگر به پدیده جنبش داخلی امروز ایران می‌نگرند، ابتکار به کار می‌گیرند و می‌کوشند با تظاهرات و دیگر حرکت‌های اعتراضی، با شعارها و خواست‌هایی دیگر به حمایت از آن برخیزند.

پانزدهم یولی ۲۰۰۹

*این متن به هیچ وجه نخواستنه حکمی صادر کند. کوشیده است پرسشی فردی را عمومی گرداند، به این امید که بحثی دامن زده شود. اگر این مسائل بتواند مورد بحث عمومی قرار گیرد، ما به هدف خویش رسیده‌ایم.